

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

علی صدارت
۲۴ اگست ۲۰۱۵

مصدق و اصل «موازنه منفی»

مقدمه:

سخن را با کلامی صریح شروع می‌کنم. اگر ما مردم ایران، در مورد اصل استقلال و آزادی کوتاه بیائیم، ولایت مطلقه، سالهای طولانی بر میهن ما سلطه خواهد داشت.

به مناسبت سالگرد ۱۳۳۲، سوالاتی مطرح شد که پاسخهای ذیل به نظر این قلم، نه پاسخی برای مصدق و سال ۱۳۳۲، بلکه پاسخی برای تمام "مصدقی‌ها" و نیز این عصر، عصری که در آن شاهد سرنوشت سوریه و عراق و افغانستان و لیبیا و... از یک سو و یونان و... از سوی دیگر هستیم. مسأله‌ای که استعمارگر بزرگ دنیا، انگلیس و ابرقدرت دنیا، امریکا، با مصدق و مصدقی‌ها داشتند، پیش از این که مربوط به نفت باشد و بسیار بیشتر از آن، مربوط به استقلال ایران و ایرانی بود. این باور به استقلال و خودانگیختگی که از اصول پایه‌ی ایرانیت مصدق و مصدقی‌ها، جزئی از فرهنگ ایرانی است که این کشور را از خطر جنگ داخلی و تجزیه مصون نگاه داشته است.

در سالهای جدیدتر نقشه تجزیه ایران را، دولت اسرائیل از سالهای ۱۹۸۰ ریخته است. سرنوشتی که سوریه و عراق و لیبیا و... در این زمان دارند، قبلاً برای ایران تدارک می‌شد ولی تعداد شهروندانی که به استقلال و خودانگیختگی و آزادی و آزادگی، از صمیم قلب باورمند هستند، و به یک کلام تعداد "مصدقی‌ها" در آن کشورها بسیار کمتر بوده است تا در میهن عزیزمان ایران. این عدم باور به استقلال و در نتیجه مراجعه به قدرت‌ها بوده است که "بهار عرب" در آن کشورها، به زمستانی سخت و طولانی مبدل شده است.

برای این که قدرت‌ها سالار نباشند و بر مردم، سلطه نداشته باشند، برای رسیدن به هدف مردمسالاری، بایسته است که هر کدام از ما و همه ما شهروندان پیوسته در تلاش و جوشش و کنش باشیم. میدان ساختن سرنوشت و رسیدن به هدف مردمسالاری، نمیتواند خالی بماند. اگر خود ما مردم در این میدان حضور نداشته باشیم، این فضای خالی را قدرت‌ها پر خواهند کرد و سرنوشت ما را بر اساس منافع بیشتر و بیشتری برای خود، پر خواهند کرد. انفعال و بی‌عملی، بدون شک، و با نسبتی مستقیم، به استبداد و خشونت و سرکوب و فساد می‌انجامد.

محل تلاش و جوشش و کنش، فقط دو جا است (یعنی سه جا نیست! و یک جا هم نیست!) یکی مردم و اصالت استقلال و آزادی است و دومی هم قدرت است. اولی از فراخانی منظر موازنه عدمی، محل عمل را از طریق مردم و در میان مردم و روش و راه حل را در احقاق حقوق ذاتی مردم می‌یابد، و دومی از تنگنای اصالت قدرت و با شرکت در توازن قواء، قوای داخلی و یا خارجی، یا چشم از به قدرت خارجی و یا دست نیاز به قدرت داخلی دارد.

اگر هدف مردمسالاری و حقوق‌مندی باشد، وسیله کار و عمل برای رسیدن به این هدف، همانا مردمسالاری و حقوق‌مندی در پندار و کردار و گفتار است. مردمسالاری و حقوق‌مندی، یک ابژه نیست که توسط عده‌ای از نخبگان، با کمک قشون خارجی و یا بدون آن، به کشوری وارد شود. مردمسالاری و حقوق‌مندی یک فرهنگ است. بایسته است که همه و هر یک از ما افراد جامعه، و هر یک و همه هسته‌های جامعه، و به تبع آن تمام جامعه و ملت، پیوسته در تلاشی دانسته و فعال برای هرچه بیشتر مردمسالارتر و حقوق‌مدارتر گردیدن باشیم. بایسته است که مفاهیم مردمسالاری و حقوق‌مندی به عنوان ارزش، به جامعه ارائه شود. بایسته است که جمهور شهروندان در این نو زایش مشارکت کنیم. رسانه‌های مردمی در این وادی، نقشی بس حیاتی دارند.

بعد از این مقدمه به سؤاها و جوابها می‌پردازم:

*سؤال ۱- بحث درباره مصدق برای بسیاری از ایرانیان بحثی محتوایی است. این شاید از آن رو باشد که بسیاری از ایرانیان، دوی درد ناکامی‌های تاریخی و سیاسی خود را الگوی مصدق می‌بینند. حال سؤال این است که اصولاً دلیل ماندگاری مصدق چیست؟ آیا این به دلیل مبارزه او برای استقلال و آزادی ایران در سراسر زندگی‌اش بوده، یا به خاطر پروژه ملی کردن صنعت نفت؟

پرسش دیگر اینکه در حوزه شناخت الگویی، آیا مصدق ادامه‌دهنده یا تکمیل‌کننده بخش «قانونگرا»ی جنبش مشروطیت بوده یا اینکه الگویی نو و مختص خودش ارائه کرده؟

۱- مصدق‌ها در موازنه منفی، زنده و جوان می‌مانند.

با توجه با مقدمه فوق است که: "بحث درباره مصدق برای بسیاری از ایرانیان بحثی محتوایی است"

به دلیل این مقدمه است که "بسیاری از ایرانیان، دوی درد ناکامی‌های تاریخی و سیاسی خود را الگوی مصدق می‌بینند"

توجه به این مقدمه "دلیل ماندگاری مصدق" را روشن می‌نمایاند. "پروژه ملی کردن صنعت نفت" به دلیل تمرین مصدق در زیستن در استقلال و آزادی در "سراسر زندگی‌اش" بود. وقتی که حقوق‌مندی و مردمسالاری، قبل از اینکه به عنوان یک هدف، و برای آینده نوید داده شود، به عنوان یک وسیله و یا یک روش زیستن تلقی شود، دامنه عمل هرچه وسیعتر می‌گردد و وقتی چنین انسانی، در زمانی مناسب در مکانی مناسب قرار می‌گیرد با درآمیختن با فاطمی‌ها، با ارائه "پروژه ملی کردن صنعت نفت" تاریخ‌ساز می‌گردد.

"در حوزه شناخت الگویی" با اعتماد به نفس فردی و با اعتماد به نفس ملی، و با درس گرفتن از گذشته، (از جمله از مفاهیم موازنه منفی در ایران باستان و نیز "بخش «قانونگرا»ی جنبش مشروطیت") امثال مصدق در زمان حال خود عمل می‌کنند و در زمان آینده زندگی می‌کنند، و با ابتکار "الگویی نو" و الگوهای نو شونده، در آینده زندگی می‌کنند. و این "دلیل ماندگاری مصدق" و مصدق‌ها و مصدقی‌ها است.

*سؤال ۲- در سالهای اخیر در میان بخش‌هایی از جوانان راه مصدق به عنوان اکسیر رهائی و داروی کامیابی برای رسیدن به مردمسالاری معرفی می‌شود. اصولاً راه مصدق چیست؟
شاکله و استخوان‌بندی آن چگونه است؟

۲- مصدق‌ها در موازنه منفی، هدف و از آن مهمتر، وسیله را مردمسالاری و حقوق‌مندی می‌دانند.

معرفی شدن "راه مصدق به عنوان اکسیر رهائی و داروی کامیابی برای رسیدن به مردمسالاری" منحصر به "سالهای اخیر" و یا محدود به "بخش‌هایی از جوانان" نمی‌شود. با اینکه آقای خمینی در کودتای ۲۸ مرداد شرکت کرد و با اینکه بعد از انقلاب ۱۳۵۷ اعلام کرد که مصدق از اسلام سیلی خورد، او و نیز ولی مطلقه بعد از او، هرگاه که در

تنگدستی قدرت، متزلزل شده‌اند، برای جلب نظر پیر و جوان، به افرادی که رنگ و لعاب مصدقی داشته‌اند رجوع کرده‌اند، زیرا که میدانند باور با استقلال و آزادی و خلاصه "مصدق‌ها" تا چه حد در قلب و روح و فرهنگ ایرانیان جا دارند. اولین حکومت بعد از انقلاب ۱۳۵۷ از مصدقی‌ها تشکیل میشد و اولین رئیس جمهور تاریخ ایران هم از مصدقی‌ها بود.

اسطقس راه مصدق‌ها این گونه است که قدرت را جوهری نمی‌بینند، بلکه عرضی می‌دانند. و بدین ترتیب به عنوان یک متعین، برای ارتباط با خود و ارتباط با دیگران و ارتباط با طبیعت، تلاش می‌کنند که از طریق یک هستی هوشمند نامتعین مرتبط شوند. در این صورت است که بجای منافع، حقوق را مد نظر دارند. در تعین است که منافع ظاهر می‌شوند. منفعت در مقابل ضرر است و از این حیطة پنداری، توازن قوا نشأت می‌گیرد و موازنه موجود می‌گردد. منفعت بیشتر یک طرف، منجر به منفعت کمتر و یا ضرر طرف مقابل می‌گردد. به این دلیل است که قدرتهای دنیا، که در توازن قوا، دنیا را به سمت فنا پیش می‌برند، نخواهند توانست راه حل و دارویی برای معضلات جهانی تجویز کنند، چرا که این خود آنها هستند که مشکل‌ها را آفریده‌اند.

گفت آن دارو که ایشان کرده‌اند--- خود عمارت نیست، ویران کرده‌اند

ولی در نفی قدرت و در نفی توازن قوا و در موازنه منفی، و در ارتباط از طریق هستی هوشمند نامتعین است که حقوق متجلی می‌گردند. در این صورت، احقاق هر حقی از حقوق هر انسانی در هر زمانی و در هر مکانی، باعث حقوق‌مندتر و مردمسالارتر شدن بقیه انسان‌ها در هر زمانی و در هر مکانی می‌گردد.

"اصولا راه مصدق‌ها این است، که به راحتی "به عنوان اکسیر رهائی و داروی کامیابی برای رسیدن به مردمسالاری معرفی می‌شود"

*سؤال ۳- اصل «موازنه عدمی» (منفی) همیشه به عنوان اصلی کلاسیک در میان ملیون رواج داشته است. آیا این اصل کماکان پابرجاست؟ با توجه به بُعد زمان از دوران ملی شدن صنعت نفت و تغیر شرایط ایران و جهان، نباید روایتها یا تقاسیر دیگری به آن افزود؟ مثلا، آیا نباید اصل مبارزه منفی جدید را با توجه به تناسب میان استعمارستیزی با استبدادستیزی تعریف کرد؟ آیا در دوران معاصر و با توجه به مقتضیات حال، کفه ترازوی این اصل باید بیشتر به سمت استبدادستیزی سنگینی کند یا استعمارستیزی؟ یا اینکه تناسب وزنی میان استبدادستیزی با استعمارستیزی باید کماکان با هم رعایت شود؟

۳- "مصدق‌ها" در موازنه منفی، با تمرین زیستن در استقلال و آزادی، همه‌زمانی و همه‌مکانی و همه‌کسانی هستند شوربختانه "اصل «موازنه عدمی» (منفی) همیشه به عنوان اصلی کلاسیک در میان ملیون رواج" کافی را نداشته است وگرنه بعد از سه انقلاب در یک قرن، وطن و هموطن سرنوشت بهتری را شاهد بود. در این شوربختی، کافی و وافی نبودن رواج اصل «موازنه منفی» در میان جامعه مدنی ایران هم قابل تذکر است.

خوشبختانه "اصل «موازنه عدمی» (منفی) همیشه به عنوان اصلی کلاسیک در میان ملیون رواج" کافی را داشته است وگرنه قبل از افغانستان و عراق و سوریه و لیبی و...، ایران دچار جنگ داخلی و تجزیه شده بود. در این خوشبختی، کافی و وافی بودن رواج اصل «موازنه منفی» در میان جامعه مدنی ایران هم قابل تذکر است.

از طرف دیگر و با توجه به آنچه پیش‌تر به خلاصه آمد، "اصل «موازنه عدمی» (منفی)" با عرفان به ذاتی بودن حقوق بشر و از جمله حق استقلال و حق آزادی، در سرشت آدمی است و تا انسان، انسان است، "این اصل کماکان پابرجا" می‌ماند.

"بعد زمان" هم همان‌طور که قبلاً اشاره شد، یک چهار چوب است، یک بعد است، یک تعین است. انسان آزاده و مستقل، با تمرینی پیوسته، در پیوسته زیستن در موازنه‌ای هرچه منفی‌تر، جبرها را به هرچه اختیاری‌تر شدن، و تعین‌ها را به هرچه نامتعین‌تر شدن سوق می‌دهد. درس‌گیری از زمان گذشته، عمل در زمان حال، و زندگی در زمان آینده، در طی نسلها در پی هم، مصدق‌ها را بر مصدق‌ها می‌افزاید. این مصدق‌های جدید، در پیوسته زیستن در موازنه‌ای هرچه منفی‌تر، "اصل موازنه منفی" را مدام جدید و به روز می‌کنند، به این ترتیب که با بسط مفاهیم حقوق و حقوق‌مندی و مردمسالاری، موازنه‌ها را مدام، منفی‌تر و عدمی‌تر می‌کنند.

استعمارستیزی با استبدادستیزی:

اکثر "ستیزی" ها خود در نهاد خویش، با موازنه عدمی تناسبی ندارند. از این "ستیزی"ها است که "اپوزیسیون" برمی‌خیزد. "اپوزیسیون" که هویت خود را، در وجود توازن قوا، در موازنه وجودی، براساس "ستیز" با دیگری تعریف و تبیین می‌کند. هویت "اپوزیسیون" در ستیز با دیگری و دیگران تعریف می‌شود و شکل می‌گیرد.

مصدق‌ها از دید موازنه عدمی، بجای حرص منافع فردی و ملی، دغدغه حقوق فردی و ملی را در دل دارند. به همین ترتیب است که استقلال به جای "استعمارستیزی" و آزادی به جای "استبدادستیزی" معنا و مفهوم گویاتری پیدا میکند. در این صورت فرقی نمی‌کند که خمینی بر اریکه قدرت تکیه زده باشد و یا خود مصدق، رئیس حکومت باشد، به هر حال هر فرد و هر هسته متشکل از تعدادی از افراد، وظیفه شهروندی خود می‌داند که پیوسته در میدان تعین سرنوشت خود حی و حاضر باشد.

"توجه به تناسب میان استعمارستیزی با استبدادستیزی" در موازنه وجودی معنا پیدا میکند و باور به این توازن قوا است که باعث متقدم و متاخر دانستن آزادی و استقلال (با کاربرد ناثواب این لغات بجای استبدادستیزی و استعمارستیزی) چه "در دوران معاصر و با توجه به مقتضیات حال" و چه در هر دورانی و بنا بر مصلحت می‌گردد. جمله "توجه به مقتضیات حال" چون امری واقع نه تنها در حال بلکه در هر زمانی، در حقیقت «توجه به مقدار زور قدرت‌مداران» به فارسی سلیس، و با شفافیت و رک و راست بودن با خود و دیگران، ترجمه می‌گردد. نظری به تاریخ معاصر میهن‌مان، به وضوح می‌نمایاند که مصلحت‌اندیشی، و عمل در موازنه مثبت، همیشه به ضرر مردم و به نفع قدرت (چه قدرت داخلی و چه خارجی) بوده است. مطرح کردن تقدم "استبدادستیزی" و تأخر "استعمارستیزی" حاکی از عدم اعتماد به نفس فردی و کمبود اعتماد به نفس ملی است. (در مباحثه‌ای متذکر شدم که فراتر از اینکه استقلال و آزادی هرکدام در یک روی سکه قرار دارند، باید باور داشت که استقلال و آزادی هر دو در کنار هم در هد دو روی یک سکه قرار دارند! و قطعاً برای پرهیز از سرنوشت عراق و سوریه و... این چنین استنباط فرهنگی را ضروری و حیاتی می‌دانم)

در سوریه و عراق و لیبی، جامعه مدنی و جامعه سیاسی، وزن بیشتری به "استبدادستیزی" دادند و "مصلحت" را در این دیدند که موقتاً به "استعمارستیزی" به دیده اغماز بنگرند. می‌بینیم که در این چند سال چه سرنوشتی را پیدا کرده‌اند. میان استقلال و آزادی "تناسب وزنی" موجود نیست. اینها از حقوق ذاتی انسان و از مفاهیم و اصول کلیدی و حیاتی مردمسالاری هستند و نمی‌توان بنا به مصلحت زمانه و مکانه، یکی را بر دیگری مقدم و یا مؤخر کرد. استقلال و آزادی دو روی یک سکه و از همدیگر جدائی‌ناپذیرند.

*سؤال ۴- با توجه به سیل انبوه مطالب و گستردگی تکنولوژی‌های جدید، نسل معاصر و عموم جامعه تمایل شدیدی به خلاصه‌فهمی و فشرده‌بینی پیدا کرده است. بر این اساس، اگر بخواهیم تنها هشت صفت مؤثر برای مصدق در نظر بگیریم، آن هشت صفت را شما چگونه تعریف می‌کنید؟

۴- مصدق‌ها در موازنه منفی، از جمله صفات مشخص ذیل را دارا هستند:

برای خلاصه‌فهمی و فشرده‌بینی، جوابها را خلاصه و فشرده می‌آورم:

صفت اول- آرام نگرفتن و فعال بودن و منفعل نبودن:

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم--موجیم که آسودگی ما عدم ماست

صفت دوم- استقامت و ثبات قدم:

دست از طلب ندارم، تا کام من برآید--یا تن رسد به جانان، یا جان ز تن درآید

صفت سوم- انسان‌مداری و انسان‌دوستی و عشق به بشریت:

از آتش عشق هر که او سوخته نیست--با او سرسوزنی دلم دوخته نیست

صفت چهارم- وفای به عهد:

ساعتی میزان آنی، ساعتی موزون این--بعد از میزان خود شو تا شوی موزون خویش

صفت پنجم- محل عمل با مردم و از طریق مردم، اعتماد به نفس فردی و اعتماد به نفس ملی. به سوی قدرت‌ها نرفتن:

ای قوم به حج رفته کجائید! کجائید!--معشوق همینجاست بیائید! بیائید!

صفت ششم- عصیان به قدرت و زور و خشونت و ساختن سرنوشتی بهتر با عدم مراجعه به قدرتهای بزرگ و کوچک

داخلی و خارجی:

عالمی دیگر بیاید ساخت و از نو آدمی--رهروی باید! جهان‌سوزی! نه خامی، بی‌غمی

صفت هفتم- خشونت‌زدائی:

گفتا که کمر کشتی، تا کشته شدی زار--تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت

صفت هشتم- عدم پذیرش جبر و تعیین :

گفت توبه کردم از جبر ای عیار--اختیار است، اختیار است، اختیار!

*سؤال ۵- طی سالهای پس از دوران ملی شدن صنعت نفت، طیفهای مختلفی از ملیون، با فرض ادامه دادن و تکمیل

کردن راه مصدق، و بنا بر فرضهای مختلف دیگر، تلاش به نزدیکی با اصحاب قدرت در ایران یا کوشش بر یاری

گرفتن از بیگانگان نموده‌اند. با این وجود، می‌بینیم که همکاری برخی ملیون با رژیم حاضر باعث شده نهاد استبداد

کماکان در ایران پابرجا بماند؛ و یاری گرفتن برخی دیگر از بیگانگان نیز منجر به تفرقه‌افکنی شده، که همه و همه به

بحثهای بی‌انتهای عمدتاً بیهوده انجامیده است. پرسش من در اینجا این است که مرز میان «مصدقی بودن» و «مصدقی

نبودن» کجاست؟ و اینکه آیا این «مرز» را باید با تمام توان پاس داشت و حفظ کرد، یا با توجه به واقعتهای جدید نظام

بین‌الملل و جامعه جهانی، باید این مفاهیم را بازپیرانی کرد؟

در امتداد همین پرسش، چرا تمامی تجربه‌های نزدیکی به نهاد قدرت و یاری گرفتن از بیگانگان به شکست انجامیده

است؟ پس آن الگوی کاربردی که به استقرار نظام مردم‌سالار در ایران منتهی می‌شود چیست؟

۵- مصدق‌ها در موازنه منفی، هر اصلاح و مصلحتی را خارج از عمل به حق و حقوق نمی‌دانند. هر عملی که خارج از عمل به حق و حقوق و برای داد و ستد منافع با قدرت‌ها (چه قدرتهای خارجی و چه قدرتهای داخلی) باشد، اصلاح و مصلحت نیست، فساد و مفسدت است و به خشونت‌گستری می‌انجامد.

اگر مصدق "تلاش به نزدیکی با اصحاب قدرت در ایران یا کوشش بر یاری گرفتن از بیگانگان" نموده بود، دیگر مصدق نمی‌شد و در این زمان هم دیگر مصدق‌ها موجود نبودند. همانطور رژیم ولایت مطلقه فقیه، علیرغم نامی که به خود داده است، نه جمهوری و نه اسلامی است، کسانی که در "طیفهای مختلفی از ملیون، با فرض ادامه دادن و تکمیل کردن راه مصدق، و بنا بر فرضهای مختلف دیگر، تلاش به نزدیکی با اصحاب قدرت در ایران یا کوشش بر یاری گرفتن از بیگانگان نموده‌اند" برازنده عنوان "ملیون" نیستند زیرا که از فرهنگ استقلال و آزادی که شاخصه فرهنگ ملت ایران و ملیون ایران و ایرانیت است، بهره‌ای نبرده‌اند. و به همین دلیل است که "با این وجود، می‌بینیم که همکاری برخی ملیون با رژیم حاضر باعث شده نهاد استبداد کماکان در ایران پابرجا بماند؛ و یاری گرفتن برخی دیگر از بیگانگان نیز منجر به تفرقه‌افکنی شده، که همه و همه به بحثهای بی‌انتهای عمدتاً بیهوده انجامیده است" و چه بسا که به این ترتیب انسجام ملیتی و تمامیت ارضی و حیات ملی ما به مخاطره افتاده است. به تکرار متذکر می‌شوم، که برای فراهم نمودن سرنوشتی بهتر، و برای اجتناب از سرنوشت عراق و سوریه و... از اصول اصیل استقلال و آزادی، به هیچ وجه نباید کوتاه آمد. مماشات با قدرت داخلی در ایران و باوراندن دروغ اصلاح‌پذیری نظام ولایت مطلقه فقیه، (و به مناسبت این گفتگو: باور نداشتن به موازنه منفی و مصدقی نبودن) از دلایل عمده و اصلی ادامه حیات این نظام بوده است. تاریخ در مورد مصدق به نیکی یاد می‌کند. تاریخ در مورد "اصلاح‌طلبی" و یا "تحول‌طلبی" و یا هر گونه "استمرارطلبی" این رژیم، به زشتی تمام یاد خواهد کرد.

موازنه منفی، صرفاً یک کنش سیاسی نیست، بلکه در واقع یک روش زندگی است. تعجبی نیست که کسی که می‌گوید "آقای خامنه‌ای یک لکه سیاه که هیچ، بلکه یک لکه خاکستری هم بر دامن ندارد" بر اساس اعتیاد به قدرت و زندگی در موازنه وجودی، رژیم ولایت مطلقه فقیه را "مستقل" می‌پندارد. هیچ تعجبی ندارد که چنین طرز فکری و با باور به اصالت قدرت و موازنه مثبت، آن فرد در کمال دربوزگی از دولت عربستان برای شهریه تحصیل فرزندش گدائی کند. پاسخ این پرسش که "مرز میان «مصدقی بودن» و «مصدقی نبودن» کجاست؟ و اینکه آیا این «مرز» را باید با تمام توان پاس داشت و حفظ کرد" پیش‌تر توضیحی اجمالی دادم. این مثال زنده نوع دیگر پاسخ به این پرسش است. قبل از حمله آمریکا به عراق و برای زمینه‌سازی این تجاوز، افرادی چون علاوی و چلبی این دروغ را در افکار عمومی دنیا جا انداختند که صدام در عراق اسلحه اتمی و یا اسلحه کشتار جمعی دارد. بعد هم "کنگره"هایی آنچنانی را با کمک آمریکا براه انداختند و آنرا به عنوان بدیل دولت صدام، عرضه نمودند. این به علت عدم باور به استقلال و آزادی و موازنه منفی و "مصدقی نبودن" مردم عراق بود که این طرح موفق شد و این سرنوشت شوم نصیب مردم عراق گردید. بیاد بیاوریم که عین این طرح را در ایران هم می‌خواستند عملی کنند، وقتی که عوامل فرقه رجویه با عدم باور به استقلال و با تقدم "استبدادستیزی" بر "استعمارستیزی" اطلاعات مربوط به سایت هسته‌ای نطنز را که اسرائیل به آنها داده بود، منتشر نمودند. و بیاد بیاوریم که قدرتهای، درست مانند عراق و سوریه و لیبی و...، "کنگره"های آنچنانی متعددی براه انداخته‌اند که برای رژیم ایران هم بدیل مورد پسند خود را تدارک ببینند، ولی "مصدقی بودن" ما مردم ایران در جامعه مدنی و نیز در جامعه سیاسی، منجر به خنثی شدن این دسیسه‌ها گشته است.

به این قسمت از پرسش هم که "آیا با توجه به واقعیتهای جدید نظام بین‌الملل و جامعه جهانی، باید این مفاهیم را بازپیرائی کرد؟" پاسخ داده شده است ولی برای اینکه خدای ناکرده بعضی از هموطنان به خاطر استبداد و سرکوب و درد معیشت و... سو تفاهم و سو تعبیری از این پرسشها که به مناسبت صد و سی و سومین سالگرد تولد محمد مصدق

است عارضشان نشود، باید منظور از "بازپیرائی" دقیق و شفاف با عرابی که در فوق آوردم منطبق نمود. دلیل اینکه مردمسالاری در ایران نهادینه نگشته است و به نقطه‌ای بازگشت‌ناپذیر نرسیده است و رژیم مافیائی توانسته به مثابه "نهاد استبداد کماکان در ایران پابرجا بماند" این است که تعداد "مصدق‌ها" در جامعه مدنی و در جامعه سیاسی ایران، به حداقل لازم نرسیده است. از محمد مصدق نباید یک بت دست‌نایافتنی ساخت. باید دید که مصدق چه کرد که مصدق شد، و چه نکرد که مصدق شد، و همان گونه پندار و کردار و گفتار خویش را صیقل دهیم و با اعتماد به نفس فردی، مصدقی از مصدق‌ها شویم.

به تکرار عارضه که محل عمل دو جا بیشتر نیست. یکی در مردم و با مردم در موازنه منفی که به مردمسالاری میرسد، و دومی قدرت و زور (قدرت داخلی یا خارجی) در موازنه مثبت که به قدرت‌سالاری و زورسالاری می‌رسد. در این صورت هیچ جای تعجب نیست که "تمامی تجربه‌های نزدیکی به نهاد قدرت و یاری گرفتن از بیگانگان به شکست انجامیده است" و به شکست خواهد انجامید. این است "آن الگوی کاربردی که به استقرار نظام مردمسالار در ایران منتهی می‌شود" به این ترتیب که باید شرم انفعال را برای خو و نسل خود نخرید و باید پیوسته در عرصه تعیین سرنوشت حی و حاضر و فعال بود، و مکان این فعالیت را خارج از قدرت خارجی و نیز قدرت داخلی (که به همان درجه از شناخت و کثافت است) و داخل مردم انتخاب نمود.

*سوال ۶- شما شناخت نسبتاً کاملی از نیروهای مصدقی دارید. اگر بخواهیم از نظر تاریخی نیروهای مصدقی را به دو دوران پیش و پس از انقلاب ۵۷ تقسیم کنیم، شباهتها و تفاوت‌های کیفی بین این نیروها را چگونه می‌بینید؟

۶- مصدق‌ها در موازنه منفی، نسبی و فعال هستند

نیروهای مصدقی در عین تفاوت‌های فراوان، به دلیل اینکه به موازنه عدمی معتقد هستند، در پندار و کردار و گفتار، شباهت‌های فراوان پیدا می‌کنند. تجربه دولت غیرلائیک ولایت مطلقه فقیه، اثراتی ژرف بر تمام ایرانیان، و از جمله مصدقی‌ها داشته است. روشنگری در این باب که لائیسیت در تضاد و تناقض مستقیم با دین‌سنیزی و عقیده‌سنیزی است، در کشوری چون ایران با تجربه "دولت جمهوری اسلامی" از اهمیتی حیاتی برخوردار است. برای مصدقی‌های امروز، اهمیت لائیسیت، ملموس‌تر است، و بدین علت در بسط مفهوم لائیسیت و شفاف‌سازی تعریف آن کوشیده‌اند. تعریف لائیسیت را، به این ترتیب ارائه کرده‌ام:

اینکه هر فردی مختار باشد که به طور هرچه خودانگیخته‌تر، عقیده و دین را بدون هیچ اکراهی اتخاذ کند؛ و اینکه هر فردی مختار باشد که به طور هرچه خودانگیخته‌تر، نوع آن عقیده و دین را بدون هیچ اکراهی، خودش انتخاب کند؛ این خودانگیختگی است که لائیسیت را در سطح افراد و هسته‌های مردمی و به تبع آن در سطح جامعه و ملت به طور عملی متبلور می‌کند.

این تبلور، با اشراف به حقوق ذاتی بشر، و بر اساس این حقوق (از جمله استقلال و آزادی) استوار است. یک چنین جامعه و ملتی به این ترتیب، یک قانون اساسی تدوین می‌کند که مملو از حقوق و خالی از مرام (مرام‌ها و عقاید دینی و غیر آن) باشد و بدین ترتیب مردم به طور مداوم، لائیسیت را هرچه بیشتر به دولت تحمیل می‌کنند که دولت نسبت به نهاد‌های دینی و عقیدتی، پیوسته بی‌طرف‌تر بگردد، و قلمرو خصوصی از تجاوز قلمرو عمومی، پیوسته به میزان بیشتری مصون بماند.

تکلیف دین و عقیده را، خود مردم معین می‌کنند، و نه مدرسه و نه مسجد و نه دولت و نه هیچ قدرت دیگری.

علی صدارت

مرداد [اسد] ۱۳۹۴ برابر با اگست ۲۰۱۵

برگفته از مطالبی در این آدرس:

<http://www.tahlilrooz.net/?p=2645>

بعضی مطالب مربوط:

۱- علی صدارت: اینجانب را با چوب "پوزیسیون" نرانید!

<http://alisedarat.com/1392/03/01/33/>

<http://alisedarat.com/tag/%D8%A7%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%B3%DB%8C%D9%88%D9%86/>

۲- «موازنه منفی» دکتر **مصدق**؛ «موازنه مثبت» حزب توده

<http://alisedarat.com/1391/12/13/42/>

۳- استقلال، تمرینی در مردمسالاری sedarat

<http://alisedarat.com/1391/10/08/47/>

۴- علی صدارت : اسباب استقلال

<http://alisedarat.com/1388/05/12/75/>